بررسی

۲۰ راهکار برای جهانی‌سازی بدون فقر

جواد لگزیان

بیش از هزاره ۲۰۰میلیون‌نفر در جهان امروز زیر خط فقر زندگی می‌کنند. بیش از نیمی از مردم ساکن این کره خاکی روزانه درآمدی کمتر از سه دلار دارند. برای تامین آب آشامیدنی سالم، غذای کافی، بهداشت و مکانی برای زیست و آموزش به مبلغ مورد جهان، سالانه به مبلغی معادل ۱۰ تا ۱۵ صدمیلیارددلار نیاز است. این مبلغ تنها برابر نصف درآمد سالانه جهان فرا ثروتمندترین مردم جهان و نیز بسیار کمتر از نصف هزینه‌های تسلیحاتی سالانه است.

به نظر پروفسور هانس آبراهامسون، مدرس دانشکده تحقیقات صلح در دانشگاه شهر کوتنبرگ سوئد، فقر موجود در بخش‌های وسیعی از جهان امروز معضل بزرگی است که خود به‌تنهایی بستر بسیار مناسبی برای رشد و گسترش درگیری‌های خشونت‌آمیز و تروریسم است و البته جهانی شدن تحت مدیریت نئولیبرالیسم نیز بستر اصلی رشد و توسعه نابرابری در جهان است اما از طرفی تاریخ هم فرصتی طلایی برای دگرگونی فراهم کرده است. آبراهامسون تصریح می‌کند روش تولید و الگوی مصرفی باید مناسب با امکانات زیست‌محیطی جهان باشد. تا بتوان به ساختاری که در بلندمدت موردنظر بوده و برای آن تلاش می‌شود، دست یافت. چرا که شیفتهٔ تفکر امروز، این خطر را به همراه دارد که به دلیل محدودیت‌های محیط زیست و قدرت خرید نازل کشورهای فقیر، تولیدات و خدمات لوکس سرمایه‌داری شبکه‌ای تهدید و تاثیرات جانبی آن به نیازهای بخش کمتری از شهروندان دنیا که قدرت خرید آنها را دارند، سمت‌گیری کنند. به‌عبارت‌دیگر، این خطر وجود دارد که ما در آینده شاهد درغلطیدن نظم تولیدی موجود به نوعی آپارتاید بین‌المللی باشیم. بخش زیادی از سکنه روی زمین هرروز بیش‌ازپیش در حاشیه سیستم تولید و مصرف قرار می‌گیرند. شتاب بیشتر اقتصاد بازار به روش کنونی، ماحصلی جز تبدیل جهان زندگی به جامعه تحت سیطره اقتصاد بازار که در آن هر روز عرصه‌ها و بخش‌های بیشتری از زندگی ما انسان‌ها به‌کالا تبدیل می‌شود، ندارد. برای مهار کردن این شتاب، جهان غرب نیز باید به‌نوعی دیگر از مدرنیته روی آورد. هدف از طرح شعار «زندگی ما کالا نیست» یادآوری این نکته است که دانش یک سرپناه، دسترسی به آب سالم، غذا، بهداشت و شرایط مناسب توسعه یک زندگی درخور شان و کرامت انسانی باید جزء حقوق پایه‌ای، اولیه و بی‌چون‌وچرای همگانی باشد. نه آدین‌بند جند قرارداد تجاری بین‌المللی.

او در پاسخ به پرسش «آیا جهانی بهتر می‌توان ساخت» این برنامه را در کتاب «یک فرصت طلایی: تئوری و استراتژی برای جهانی شدن» پیشنهاد می‌کند که مبتنی بر ۲۰ راهکار است. از جمله این راهکارها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: ۱- کمک های اقتصادی بین‌المللی به کشورهای توسعه‌نیافته باید با میزان مبنی بر افزایش یابد تا زمینه را برای ایجاد یک قرارداد اجتماعی بین‌المللی بین‌دولتی جهان فراهم آورد. ۲- مالیات بر تراکنش‌های بین‌المللی ارزی باید برای تامین منافع همه مردم جهان، برای برپایی سازمان‌های بین‌المللی مربوط می‌شود. فقیه زمان با دیگر حوزه‌های فلسفه در ارتباط

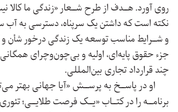

یک فرصت طلایی؛ تئوری و استراتژی برای جهانی شدن
هانس آبراهامسون
ترجمه: محمود شوشتری
ناشر: دنیای نو

طریق کمک به توسعه اقتصادی و اجتماعی. ۴- باشگاه غیررسمی همسایگی کشورهای بزرگ که تحت نام G8 فعالیت می‌کند، باید برچیده شود و فعالیت و وظایف آن باید به‌عهده سیستم به مراتب دمکراتیک‌تری از امروز، سازمان‌ملل‌متحد، گذاشته شود. باید اعضای ثابت شورای امنیت سازمان‌ملل‌متحد افزایش یابد و تصمیمات آن برپایه تعامل اصولی اتخاذ شوند. ۵- یونکلی تکمیلی باید به‌وجود آید تا برای نظارت بر اجرای قراردادها و موافقتنامه‌ها در چارچوب سازمان‌ملل‌متحد که در برگیرنده و تامین‌کننده امنیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی باشد. ۶- قوانین و مقررات سازمان تجارت جهانی باید در پیروی از موافقتنامه‌ها و قراردادهای مربوط به سالم‌سازی محیط زیست تنظیم شوند. ۷- حذف تجارت جای کات در مورد خصوصی‌سازی بخش خدمات دولتی مانند آموزش و پرورش، بهداشت و درمان عمومی، آب و فرهنگ باید قطع شود و تحقیقات جامع و دقیق از پیامدهای مقرراتدایی‌زدایی صورت گیرد. ۸- تنظیم اصول معینی که وظیفه نظارت بر چگونگی دستکاری و لقاح ژنتیکی و تاثیرات جانبی آن به منافع انسان‌ها و جامعه را داشته باشند. ۹- حمایت از «جنبه‌های تجاری حق مالکیت معنوی» که لطمهٔ سامان تجارت جهانی مسوولیت آن را به عهده دارد، باید این سازمان گرفته شود و در اختیار پارلمان کشورها یا سازمان جهانی مالکیت سرمایه‌های معنوی جهان قرار گیرد. ۱۰- شرکت‌های فراملی باید مجبور گردد از منظر مشروب حقوق بشر در مورد حق برخورداری افراد از کار و ایمنی محیط کار و نیز موافقتنامه‌های مربوط به سلامت محیط زیست پیروی کنند. ۱۱- یارانه‌های مربوط به صادرات تولیدات کشاورزی در کشورهای صنعتی باید متوقف شود و سیاستی مبتنی بر اصل احترام به مشروعیت استقلال مواد غذایی ملت‌ها، یعنی حق تصمیم‌گیری بر چگونگی خلق تولید و سست و سوق آن، کانال‌های توزیع و الگوی مصرف اتخاذ شود. ۱۲- افزایش دسترسی کشورهای فقیر به بازارهای صادراتی به‌ویژه در مورد اقلام و محصولات کشاورزی و تولیدات نساجی. فشار و پیش‌شرط لیبرالیزه‌کردن تجارت کشورهای تهیدست باید برداشته شود. ۱۳- ایجاد نوعی نهاد بازرسی مالی بین‌المللی که وظیفه‌اش مرکزی همتای‌های وابسته و نیز صندوق بین‌المللی پول باید شفاف و علنی باشد. این موسسات باید با کمیسیون‌های مالی پارلمان کشورها همکاری بیشتری داشته باشند. ۱۵- بدهکاری‌های موجود به همکاری‌های سه‌جانبه و چندجانبه کشورهای فقیر باید بدون هیچ‌گونه قیدوشرطی بخشوده شوند و اعتبارات مالی آنها درخصوص دریافت کمک‌های اقتصادی افزایش یابند.

ریویو

فلسفه زبان و دغدغه معنا

فلسفه زبان، مهم‌ترین جریان فلسفه تحلیلی است که حدود سه‌دهه از ۱۹۴۰ در غرب غالب بوده است. این فلسفه عبارت است از این تفکر که معنا و محتوای اظهاق فلسفی با عمل زبانی تبیین می‌شوند و فیلسوف باید به استعمال حقیقی واژه‌هایی که ملازم با مفاهیم فلسفی‌اند، توجه کند.

فلسفه زبان، شاخه‌ای از فلسفه است که جنبه‌های گلسی زبان را توصیف و تبیین می‌کند. این جنبه‌های عام و کلی، مسایلی هستند که اختصاص به زبان خاصی ندارند، بلکه نسبت به هر زبانی صادق‌اند. مساله صدق، حکایت، معنا، صورت و مسایل دیگری از این دست، موضوع مطالعه فلسفه زبان هستند. بحث افعال گفتاری، ضرورت و امکان، تحلیل مفاهیم اصلی زبان، طبقه‌بندی کنش‌های زبانی، یعنی طبقه‌بندی کاربردها یا کارکردهای زبانی، انواع ابهام، انواع الفاظ و انواع گوناگون استعاره، نقض استعاره در رشد و تحول زبان و همسنگی‌های میان زبان، تفکر و فرهنگ از دیگر مباحث فلسفه زبان است. بلحاظ مباحث روش‌شناسی، نقش زبان یکی از مهمترین ملاحظات فیلسوفان تحلیلی و بُعد اصلی همه منازعات آنان بوده است. فلاسفه خارج از نحله تحلیلی بر این نظر هستند که دل‌مشغولی این سنت فلسفی با زبان در حکم نوعی دوری از فلسفه به تعبیر کلاسیک آن است. در حالی که افلاطون و ارسطو، فلاسفه قرون وسطی، توجه‌کرایان انگلیسی و بیشتر فلاسفه‌ای که صاحب اثر به‌شمار می‌آیند جملگی پرداختن به زبان را امری اساسی دانسته‌اند. اما در مورد فلسفه زبان چه نقشی باید ایفا کند اختلاف‌نظرهایی بنیادی وجود دارد. یکی از این اختلاف‌نظرها به اهمیت زبان‌های صوری (یک مفهوم رایج در منطق نمادی) برای پرسش‌های فلسفی مربوط می‌شود. فلسفه زبان با دیگر حوزه‌های فلسفه در ارتباط

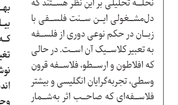

فلسفه زبان
کریستوفر پیکاک
ترجمه: یاسر خوشنویس
ناشر: حکمت

است. تقریبا در همه حوزه‌های فلسفه پرسش‌هایی مطرح می‌شود که تا حدی به ماهیت معنای نوع خاصی از جملات بازمی‌گردد. فلسفه تحلیل زبان، معتقد است که بعضی از مسایل سنتی فلسفه از قبیل مسایل مربوط به شکاکیت را می‌توان با بررسی منطق اصطلاحات مطرح و مورد استعمال در بحث از شکاکیت مانند شک و یقین و معرفت و غیره، حل کرد. اگر واکاوری عادی این الفاظ را تحلیل کنند تا به این وسیله مسایل را حل شود. اما فلسفه زبان، اسم موضوعی در خود فلسفه است و با مسایلی از این قبیل سروکار دارد: ما چگونه با واقعیت ارتباط برقرار می‌کنیم؟ ماهیت معنا چیست؟ عمل گفتاری چیست؟ صدق و دلالت و ضرورت منطقی چیست؟ کریستوفر پیکاک در کتاب «فلسفه زبان» رابطه میان معنا و شرایط صدق را بررسی می‌کند. او در فصل اول به آموزه شرایط صدقی کلاسیک می‌پردازد: سپس پرسش‌های بنیادی زیادی را پیش می‌کشد. چه چیزی یک اصل موضوع را به اصل موضوع درستی برای صدق تبدیل می‌کند؟ آیا مفهوم صدق واقعا کار اصلی در تلقی کلاسیک انجام می‌دهد یا تنها وسیله‌ای است برای مرتبط کردن آنچه از عبارات بیان می‌شود و خود این عبارات؟ پیکاک سپس در فصل دوم درخصوص پرسش اول به بحث می‌نشیند. در فصل سوم به اصل موضوع‌های معناشناختی و تبیین فهم و در فصل آخر به چالش‌های کمیته‌گرایانه می‌پردازد.

گزارش

مقصود فراستخواه در دانشگاه تهران بررسی کرد:

تبار تاریخی روشنفکری دینی

گروه اندیشه: در بیستمین سالگرد درگذشت مهندس مهدی بازرگان اولین نخست‌وزیر پس از انقلاب، انجمن اسلامی دانشکده فنی تهران همایشی دو روزه با عنوان «شمع راه» در روزهای دوشنبه و سه‌شنبه، ۱۳ و ۱۴بهمن‌ماه، در تالار شهید چمران این دانشکده برگزار کرد. آنچه در ادامه می‌خوانید گزیده سخنرانی مقصود فراستخواه جامعه‌شناس و استاد دانشگاه در این همایش با عنوان «جریان‌شناسی روشنفکری دینی ایران» است:

تولد روشنفکری

روشنفکر و کار روشنفکری زمانی به وجود می‌آید که شرایط بشری و وضعیت زیست اجتماعی به مشکل بر بخورد و تصمیم به تغییر آن بگیرد. روشنفکری یک تنش وجودی و معرفتی برای رویه‌روشدن انتقادی با وضعیت بیروبلماتیک انسانی و اجتماعی است. روشنفکر تغییرات موردنیاز جامعه را از طریق تولید معرفت، نقد سنت گذشته، نقد ایدئولوژی و قدرت موجود به واسطه کردار و کنش اجتماعی و کنش معطوف به رهایی انجام می‌دهد. روشنفکر تلاش می‌کند با تولید نشانه، سیاست‌های بازنمایی را تغییر دهد. به‌عبارت‌دیگر روشنفکر معتقد است امور موجود به‌درستی بازنمایی نمی‌شود و ما نیازمند بازنمایی مجدد این امور هستیم. روشنفکری دینی نیز به‌عنوان نحله‌ای موجود در جامعه معاصر ایران، تنشی برای رویه‌روشدن انتقادی با یک موقعیت بیروبلماتیک در عالم دینی و انسان دینی و نسبت این دو با جهان اجتماعی است. روشنفکر دینی از سویی حس دینی و ایمانی دارد و از سوی دیگر به عقلانیت جدید گشوده و باینده است چراکه انسان جدید در دنیایی مملو از کثرت و ابهام زندگی می‌کند. روشنفکری تجربه‌ای برخاسته از مدرنیته است. در دوره پیشامدرن، مردم برای سوالات خود یکراست به سراغ سنت می‌رفتند و در آن جواب‌های حاضرآماده را می‌یافتند. اما در دنیای مدرن این وضعیت تغییر کرده و یکپارچگی ذهن تجدد می‌شود. امروز خورشید گسوف کرده و روی در نقاب کشیده اما روشنفکر دینی نه از آن خورشید می‌تواند بگذرد و نه می‌تواند از امکان‌های آگاهی و عقلانیت دست بکشد. باید رویکردی بیدارساختی به روشنفکری دینی داشته باشیم. زیرا بخش بزرگی از مردم دیندار که در دنیای جدید زندگی می‌کنند، روشنفکر دینی را از جنس خود می‌دانند. راز اقبال عمومی به روشنفکری دینی در همین است. البته این اقبال لزوما خطی و دایمی نیست. مردم مادامی که اجتماع را به‌عنوان جهان مدنظر داشته است. اما من وسعت بیشتری برای آن قایلم. ضمن اینکه بی‌نیازی‌دهم که جهان تغییرپذیر در دوجه‌اول جهان اجتماع و در درجه‌دوم جهان طبیعت زمینی و بیرامینی است. تعبیر یا ترجمه به انگلیسی Interpretation گفته می‌شود. از منظر فیلسوفان این است که چه برداشتی از خود و جهان به معنای جهان حسی و جهان طبیعت و جهان اجتماع و جهان دیگر؛ و چه باسخ‌هایی برای پرسش‌های بنیادین مرتبط‌با حسی جهان‌ها و هستی خودمان و بیوندمان با جهان هستی یا جهان اجتماع داریم. ملا بیوند بنیادین لابیتینس را درنظر بگیرید: چرا هستی هست؟ باسخ‌دادن به این پرسش یکی از اصلی‌ترین و مهم‌ترین دغدغه‌ها و فرامولن نکنید که فلسفه نظورزانه زمامی هم دقیق و هم موز واقع می‌شود که با عمل توام شود. همچنین علم بدون نظر عمل درستی نمی‌تواند باشد؛ با فلسفه عملی و نظوردازی برای تجهیز بدون فلسفه نظوری و تامل

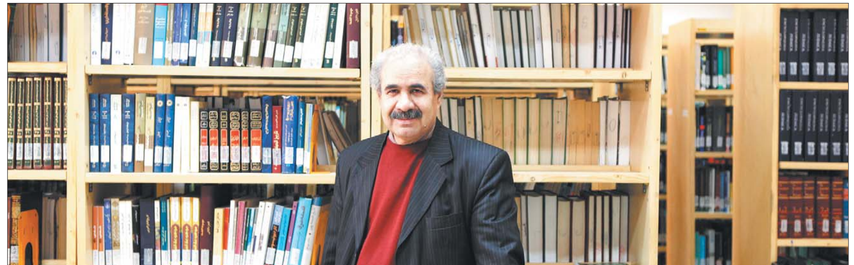

عکس: امیر جدیدی شیرازی

انجام می‌دهد و تعبیری که یک‌فیلسوف از جهان ارایه می‌دهد، وجود دارد؟

من در این کتاب سعی کردهام نشان دهم ارواح تعبیر را نباید درمورد علم به‌کار ببریم. درمورد علم، ما از واژه استفاده استفاده می‌کنیم؛ اما درمورد علمی. اما تعبیر را درمورد جهارشبکه مدعی بکار ببریم؛ شبکه دی‌موتیوم سخن بگوییم. علم دقیق‌تر بیشتر باور مدعی شناخت است. آنچه «شناخت» می‌نامیم، بیش از هرچیز دیگری در حوزه علم موضوعیت دارد. این شناخت است که درباره جهان و اجزای آن، توان تبیین و پیش‌بینی و دخالت‌گری و حتی ایرازسازی می‌دهد. همین شناخت است که بیش از همه شناخت‌های دیگر بحث از صدق و کذب در دستگاه‌های باور مدعی شناخت دیگر، بوهژه در فلسفه و دین نیز می‌توان سخن گفت. به‌نظرم بحث از تعبیر در علم یا تعبیر علمی بحثی بی‌پایه است و جز به معنایی غیرمستقیم نمی‌توان از تعبیر در علم سخن گفت. تازه این نیز مرتبط‌با تعبیر فلسفی یا تعبیر دینی از برخی از توانایی‌های علمی خواهد بود نه تعبیر علمی. البته ما از دستاوردهای علمی خود می‌توانیم و باید در تعبیرهای فلسفی‌مان استفاده کنیم. پیش از همه دستاوردهای علمی بیشتر دیگر نسبت به‌پایه است که این استعداد را دارد، نسبت‌به دستگاه مدعی بیشتر دیگر (دین، عرفان و اسطوره) که به تعبیر از دستاوردهای علم برداز. فلسفه این آمادگی را دارد تا تعبیر فلسفی را از دستاوردهای علمی بیامیزد مانند آنچه از زمان پیشاسقراطیان، سقراط، افلاطون و ارسطو رایج بوده و هستیم که در جهان امروز هنوز به این طرز تفکر وفادارند و معتقدند فلسفه می‌تواند در ارایه تعابیر خود از دستاوردهای علمی کمک بگیرد. این به هرحال تعبیر فلسفی خود بر تزو علم است. جنس اصلی خود علم نه تعبیر، بلکه شناخت است.

را رابطه بین تعبیر دینی و تعبیر جهان چیست؟ چگونه از این مرحله تعبیر به مرحله تعبیر می‌رسیم؟

این پرسش، ما را به این سمت سوق می‌دهد که بکوییم مادامی که ما جیزی را نشناختهایم و به تعبیری درباره آن دست نیافته‌ایم. نمی‌توانیم و نباید تعبیری در بیدد آوریم؛ با هرتعبیری در آن با یکوا است و فاقد شرایط مطلوب، با اگر هم شرایط مطلوب باشد، امری اتفاقی است و نمی‌تواند تعبیری پایدار و در خدمت برنامه مدون درازمدت باشد. بنابراین باید همان سخن معروف شاعر بزرگ جهان، فردوسی را تکرار کنیم که «تواز بسود هر که داد بود» و «تابی شرطی است برای توانایی؛ توانایی در چیجیز؟ در تعبیر جهان؛ تغییری که درعین‌حال باید با شناختهای از امر تغییرپابنده و از آنچه مطلوب هست، مطابقت داشته باشد. سخن مشابهی هم از فرانسیس بیکن داریم که دانایی توانایی است و برای دستیابی به دانایی نسبت‌به طبیعت هم به کفته خود باید مستقیما به خود طبیعت مراجعه کنیم. پس اولا نیاز به شناخت و ثانیا نیاز به تعبیر جهان داریم که خود شناخت و تعبیر مشترکات و همپوشانی‌های دارند؛ یعنی پس از آن به طراحی جهان‌مطلوب می‌پردازیم تا در مرحله‌چهارم امکانات مناسب مبرای برای تغییر جهان فراهم آوریم و سرانجام در مرحله‌پنجم دست به تغییر جهان می‌زنیم و برنامه‌ریزی‌شده عمل‌کنیم. بنزیم. تعبیر بدون تعبیر و تعبیر ناممکن یا فاقد ویژگی‌های مطلوب است. من در این کتاب به چگونگی پیوند نظام‌های مبتنی بر تعبیر جهان و تغییر جهان اشاره‌های دارم که البته البته این خرده را می‌توان گرفت که با توجه به کستره گسترده دانش‌های امروزی‌است. شاید موضوعات بررسی‌شده در این کتاب کامل نباشند و نیاز باشد مباحث به‌گونه‌ای جامع‌تر و همه‌جانبه‌تر و در چندجلد مطرح شوند. من می‌پذیرم. یک کتاب در این حجم هم فشرده و هم فاقد شویم. استقلال این دوبعد بیشتر می‌شود؛ استقلالی که گماهی خوب است و گاهی بد. گاهی لازم است یکی از دیگری تاحدی متنزع شود تا تحرک بیشتری یابد؛ گاهی این جدایی ممکن است به‌نوعی‌تبدیل شود به تهی‌بودن نزدیک شود. و از طرف‌دیگر، فلسفه عملی و تغییر می‌توجه به فلسفه نظری و تعبیر به نابینایی و غفلت از واقعیت نزدیک شوند. ممکن است کسی به تعبیر جهان در درون برج عاج بنشیند و نظریه‌پردازی‌های بدون کاربری انجام دهد که نمونه‌های این امر سر طبف در تاریخ فلسفه وجود دارند. یا از آن سو تولمورنمای با انقلابیون یا تغییرطلبانی وجود داشته‌اند که بیشتر از اندازه عملگرا یا به‌کوناهی افراطی پیوند از شناخت و نظریه بوده‌اند. کسانی می‌توانند با عمده‌کردن یا تایید این صور افراطی واقع در دوسر این طیف تر هم‌بیوستکی این دوبعد را هم در سطح «هست» هم در سطح «باید» نبین کنند یا یکی را بر دیگری ترجیح دهند. یا باید مو آن‌ان تا بامل بیشتر و دقیق‌تر بیوند بنیادین نهایی این دوبعد را بیابند. در افلاطون تا فارابی و خواجه‌نصیر، از مارکس تا کاندی و فمینیست‌ها، از لیبرال‌ها تا انقلابیون مسلمان، همه و همه در سخن از جامعه مطلوب و تغییر در جامعه موجود جلوه‌های این بیوند میان این دوبعد را به نمایش گذاشته‌اند. مساله در واقع چگونگی این بیوند و میزان وفاداری به بیوند شایسته و بایسته آنهاست.

گا به نظرشما، آیا بشر با مطالعه و پژوهش در مباحثی تظیرگسترده مسایل فلسفه-فیزیکی، مابعدالطبیعه، اصالت وجود صدرایی، هستی‌شناسی صوری و... می‌تواند مشکلات اساسی نیل به آرمان‌شهر را بررسی کند؟

کتاب دارای چهاربخش است که یک‌بخش آن مباحث مرتبط‌با شناخت است. این مسایل با مباحث کمه نیام بردیم. در کنار مباحث ذی‌ربط دیگر به تعبیر جهان بازمی‌گردد. به‌عنوان مثال برهان‌های مربوط‌به وجود خداوند؛ با اینکه آیا جهان دارای اغازی هست یا نه؛ یا اینکه آیا علیت به کونه‌ای جهانشمول بر جهان و رویدادهای طبیعی حاکم است و یا به سبب ما بیدا دیگر. البته این به خرد را می‌توان کرفت که با توجه به کستره گسترده دانش‌های امروزی‌است. شاید موضوعات بررسی‌شده در این کتاب کامل نباشند و نیاز باشد مباحث به کونه‌ای جامع‌تر و همه‌جانبه‌تر و در چندجلد مطرح شوند. من می‌پذیرم. یک کتاب در این حجم هم فشرده و هم فاقد

انجام می‌دهد و تعبیری که یک‌فیلسوف از جهان ارایه می‌دهد، وجود دارد؟

من در این کتاب سعی کردهام نشان دهم ارواح تعبیر را نباید درمورد علم به‌کار ببریم. درمورد علم، ما از واژه استفاده استفاده می‌کنیم؛ اما درمورد علمی. اما تعبیر را درمورد جهارشبکه مدعی بکار ببریم؛ شبکه دی‌موتیوم سخن بگوییم. علم دقیق‌تر بیشتر باور مدعی شناخت است. آنچه «شناخت» می‌نامیم، بیش از هرچیز دیگری در حوزه علم موضوعیت دارد. این شناخت است که درباره جهان و اجزای آن، توان تبیین و پیش‌بینی و دخالت‌گری حتی ایرازسازی می‌دهد. همین شناخت است که بیش از همه شناخت‌های دیگر بحث از صدق و کذب در دستگاه‌های باور مدعی شناخت دیگر، بوهژه در فلسفه و دین نیز می‌توان سخن گفت. به‌نظرم بحث از تعبیر در علم یا تعبیر علمی بحثی بی‌پایه است و جز به معنایی غیرمستقیم نمی‌توان از تعبیر در علم سخن گفت. تازه این نیز مرتبط‌با تعبیر فلسفی یا تعبیر دینی از برخی از توانایی‌های علمی خواهد بود نه تعبیر علمی. البته ما از دستاوردهای علمی خود می‌توانیم و باید در تعبیرهای فلسفی‌مان استفاده کنیم. پیش از همه دستاوردهای علمی بیشتر دیگر نسبت به‌پایه است که این استعداد را دارد، نسبت‌به دستگاه مدعی بیشتر دیگر (دین، عرفان و اسطوره) که به تعبیر از دستاوردهای علم برداز. فلسفه این آمادگی را دارد تا تعبیر فلسفی را از دستاوردهای علمی بیامیزد مانند آنچه از زمان پیشاسقراطیان، سقراط، افلاطون و ارسطو رایج بوده و هستیم که در جهان امروز هنوز به این طرز تفکر وفادارند و معتقدند فلسفه می‌تواند در ارایه تعابیر خود از دستاوردهای علمی کمک بگیرد. پس به هرحال تعبیر فلسفی جزء تر بوز علم است. جنس اصلی خود علم نه تعبیر، بلکه شناخت است.

را رابطه بین تعبیر دینی و تعبیر جهان چیست؟ چگونه از این مرحله تعبیر به مرحله تعبیر می‌رسیم؟

این پرسش، ما را به این سمت سوق می‌دهد که بکوییم مادامی که ما چیزی را نشناختهایم و به تعبیری درباره آن دست نیافته‌ایم. نمی‌توانیم و نباید تعبیری در بیدد آوریم؛ با هرتعبیری در آن با یکوا است و فاقد شرایط مطلوب، با اگر هم شرایط مطلوب باشد، امری اتفاقی است و نمی‌تواند تعبیری پایدار و در خدمت برنامه مدون درازمدت باشد. بنابراین باید همان سخن معروف شاعر بزرگ جهان، فردوسی را تکرار کنیم که «تواز بسود هر که داد بود» و «تابی شرطی است برای توانایی؛ توانایی در چیجیز؟ در تعبیر جهان؛ تغییری که درعین‌حال باید با شناختهای از امر تغییرپابنده و از آنچه مطلوب هست، مطابقت داشته باشد. سخن مشابهی هم از فرانسیس بیکن داریم که دانایی توانایی است و برای دستیابی به دانایی نسبت‌به طبیعت هم به کفته خود باید مستقیما به خود طبیعت مراجعه کنیم. پس اولا نیاز به شناخت و ثانیا نیاز به تعبیر جهان داریم که خود شناخت و تعبیر مشترکات و همپوشانی‌های دارند؛ یعنی پس از آن به طراحی جهان‌مطلوب می‌پردازیم تا در مرحله‌چهارم امکانات مناسب مبرای برای تغییر جهان فراهم آوریم و سرانجام در مرحله‌پنجم دست به تغییر جهان می‌زنیم و برنامه‌ریزی‌شده عمل‌کنیم. بنزیم. تعبیر بدون تعبیر و تعبیر ناممکن یا فاقد ویژگی‌های مطلوب است. من در این کتاب به چگونگی پیوند نظام‌های مبتنی بر تعبیر جهان و تغییر جهان اشاره‌های دارم که البته البته این خرده را می‌توان گرفت که با توجه به کستره گسترده دانش‌های امروزی‌است. شاید موضوعات بررسی‌شده در این کتاب کامل نباشند و نیاز باشد مباحث به کونه‌ای جامع‌تر و همه‌جانبه‌تر و در چندجلد مطرح شوند. من می‌پذیرم. یک کتاب در این حجم هم فشرده و هم فاقد

فلسفه از تعبیر جهان تا تغییر جهان
موسی اکرمی
ناشر: نقاد معاصر
نوبت چاپ: ۱۳۹۳

شویم. استقلال این دوبعد بیشتر می‌شود؛ استقلالی که گماهی خوب است و گاهی بد. گاهی لازم است یکی از دیگری تاحدی متنزع شود تا تحرک بیشتری یابد؛ گاهی این جدایی ممکن است به‌نوعی‌تبدیل شود به تهی‌بودن نزدیک شود. و از طرف‌دیگر، فلسفه عملی و تغییر می‌توجه به فلسفه نظری و تعبیر به نابینایی و غفلت از واقعیت نزدیک شوند. ممکن است کسی به تعبیر جهان در درون برج عاج بنشیند و نظریه‌پردازی‌های بدون کاربری انجام دهد که نمونه‌های این امر سر طبف در تاریخ فلسفه وجود دارند. یا از آن سو تولمورنمای با انقلابیون یا تغییرطلبانی وجود داشته‌اند که بیشتر از اندازه عملگرا یا به‌کوناهی افراطی پیوند از شناخت و نظریه بوده‌اند. کسانی می‌توانند با عمده‌کردن یا تایید این صور افراطی واقع در دوسر این طیف تر هم‌بیوستکی این دوبعد را هم در سطح «هست» هم در سطح «باید» نبین کنند یا یکی را بر دیگری ترجیح دهند. یا باید به مو آن تا بامل بیشتر و دقیق‌تر بیوند بنیادین نهایی این دوبعد را بیابند. در افلاطون تا فارابی و خواجه‌نصیر، از مارکس تا کاندی و فمینیست‌ها، از لیبرال‌ها تا انقلابیون مسلمان، همه و همه در سخن از جامعه مطلوب و تغییر در جامعه موجود جلوه‌های این بیوند میان این دوبعد را به نمایش گذاشته‌اند. مساله در واقع چگونگی این بیوند و میزان وفاداری به بیوند شایسته و بایسته آنهاست.

گا به نظرشما، آیا بشر با مطالعه و پژوهش در مباحثی تظیرگسترده مسایل فلسفه-فیزیکی، مابعدالطبیعه، اصالت وجود صدرایی، هستی‌شناسی صوری و... می‌تواند مشکلات اساسی نیل به آرمان‌شهر را بررسی کند؟

کتاب دارای چهاربخش است که یک‌بخش آن مباحث مرتبط‌با شناخت است. این مسایل با مباحث کمه نام بردیم. در کنار مباحث ذی‌ربط دیگر به تعبیر جهان بازمی‌گردد. به‌عنوان مثال برهان‌های مربوط‌به وجود خداوند؛ با اینکه آیا جهان دارای اغازی هست یا نه؛ یا اینکه آیا علیت به کونه‌ای جهانشمول بر جهان و رویدادهای طبیعی حاکم است و یا به سبب ما بیدا دیگر. البته این خرده را می‌توان کرفت که با توجه به کستره گسترده دانش‌های امروزی‌